

گونه‌ای غیرمستقیم در آثارش بازتاب می‌یابند و در این میان شاید تنها این داستان کودک باشد که یکسره از خاطرات شخصی دوران کودکی نویسنده تشکیل یافته است. مان این نوول را در فاصله سالهای ۱۹۲۹-۱۹۲۶-

به صورت مجموعه نوشت. خواننده در این نوول دنیای ساده و معصومانه کودکی را باز می‌شandasد که به تلحی و دشواری با جهان خشن و واقعی بزرگسالان روپرتو می‌شود و آدمی ناخودآگاه به یاد دوران بی‌خبری و ساده‌دلی در جهان خیال پردازانه کودکی خود می‌افتد و رنجهایی را که برای شناخت دنیای بیرون از تخیلات رویایی خود، متتحمل شده است، به یاد می‌آورد.

هاینریش مان با استادی فراوان موفق شده است براستی بار دیگر به خردسالی خود بازگردد و یادبودهای کودکی خود را از نگاه یک کودک به ما بازشناساند و این توانایی است که بسیاری از ما آن را از کف داده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم ولو به گونه‌ای موقت جهان را از نگاه یک کودک ببینیم، مگر در داستانهایی از این دست و به یاری نویسنده‌گانی چون هاینریش مان!

ویژگی دیگر در این نوول پنج بخش، آن است که تصویری روشن از آلمان اواخر سده نوزده و نیز شیوه‌های تربیتی رایج در عصر قیصر ویلهلم به دست می‌دهد.

اما داستان دوم این مجموعه به نام کاره گیری بس دقیق تر و به گونه‌ای ویژه گزارشی از نظام آموزشی آلمان قصیری به دست می‌دهد. گفتی است که هاینریش مان و برخی نویسنده‌گان دیگر آلمانی مانند هرمان هسه در برخی آثار خود با نگاهی انتقادی به نظام آموزش و پرورش آلمان قصیری پرداخته‌اند. این نظام آموزشی با سلسه مراتبی سختگیرانه داش آموز را مانند سرباز یک سربازخانه تربیت می‌کرد و در این میان آمورگار و مقامات آموزشی دیکتاتورهایی واقعی و داش آموزان فرمانبردارانی بی‌چون و چرا شمرده می‌شدند. شدت سختگیری‌های ارتض مآب مدارس

به هر حال مقاله حاضر نگاهی دارد به چاپ اخیر دو اثر هاینریش مان در زبان فارسی به این امید که شاهد چاپ آثار دیگر این نویسنده آلمانی در زبان فارسی باشیم.

۱ - هاینریش مان و تونیتای بینوا:

کتابی که به تازگی به نام تونیتای بینوا از هاینریش مان به دستمنان رسیده، در برگیرنده ده داستان، یک مقدمه از مترجم، یک نامه از توماس مان درباره برادرش و نیز توضیحاتی کوتاه برای هر داستان است که مترجم در نگارش آنها از زندگانامه هاینریش مان نوشته کلاوس اشروتر سود جسته است. ما نیز به نوبه خود در نگارش این بخش از این توضیحات بهره فراوان برده‌ایم.

مترجم در مقدمه می‌نویسد: «ده نوول حاضر به این قصد برگزیده شده تا درآمدی بر زندگی و آثار او باشد...» دیگر عنصر پیوند دهنده این نوولها آن است که در همه آنها آن شناخت لازم که در زندگی تعیین‌کننده است، دیر و بسیار مگران به دست می‌آید. براین اساس و در مقام عنوانی فراگیر هر ده نوول نام [فراغی] راه پر رنج شناخت برای این مجموعه انتخاب شد.» (ص ۱۰)

در میان ده نوول این نویسنده آن کودک نام دارد که خود از پنج داستان کوچک‌تر تشکیل یافته است و بدین سبب بلندترین نوول این مجموعه به شمار می‌رود. این نوول پنج قسمتی در واقع شرح حال کودکی خود نویسنده است. هاینریش مان رغبت چندانی به خاطره‌نویسی نداشت. تنها کتاب وی در این زمینه بازیینی یک دوران (Ein Zeitalter wird besichtigt) است که در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم نوشته و در آن نیز بیشتر از خاطره‌نگاری، آن هم در شکل ضمیر سوم شخص سود برداشت. خاطرات دوران کودکی او تنها به

اهل کتاب در ایران توماس مان را کمابیش می‌شناسند، اما از هاینریش مان کمتر سخنی در میان بوده است؛ چرا؟ نخستین سبب آن است که نام و آوازه توماس مان همواره بر نام و آثار برادرش هاینریش سایه افکنده و موجب شده وی آن شهرت و اعتباری را که شایسته‌اش است، به دست نیاورده. کمتر کسی می‌داند که هاینریش مان نیز جایگاهی در خور توجه و ارزشمند در ادبیات آلمانی دارد و دیر یا زود می‌باید ارزش راستین آثارش شناخته شود.

دومین سبب مهجهور ماندن هاینریش مان در نزد کتابخوانان ایرانی، نبود ترجمه‌هایی از آثار او است. تا همین سال گذشته تنها یک رمان از هاینریش مان - به نام زیردست - به فارسی ترجمه شده بود که آن نیز در بازار کتاب یافت نمی‌شد و اکنون نیز یافت نمی‌شود. همان یک کتاب نیز در حال فراموشی بود که مترجمش محمود حدادی به تازگی یک مجموعه داستان و یک رمان دیگر از هاینریش مان را به جامعه کتابخوان ایران هدیه کرد.^۱

چنین می‌نماید که طلسی در مورد هاینریش مان شکسته شده است و خواننده‌گان فارسی زبان آثار این نویسنده مهم آلمانی را کشف کرده‌اند. بدیهی است که در این باره باید سپاسگزار مترجم محترم باشیم که هر سه اثر موجود از هاینریش مان در زبان فارسی به همت او ترجمه شده است و فضل تقدم معرفی هاینریش مان به خواننده‌گان ایرانی از آن ایشان خواهد بود.^۲

تونیتای بینوا



ترجمه: سید جواد حدادی

هاینریش مان و آسیب شناسی خودکامگی

همزمان هراسناک شخصیت‌های داستان را با موضوعی بیدارکننده و عینی در برآورده دید ما قرار نمی‌دهد. نهاد نیک انسانی با نگاهی تلخ و در عین حال سخت واقعگرایانه، سرنوشت محظوظ آیده‌آلیسم خام و رویابی را آشکار می‌سازد. نهاد نیک انسانی سرگذشت فردی است از مردم گرا و نیک دل اما ناتوان از درک واقعیت‌های زشت زندگی و ناتوان از قدری زیرگی و هوشیاری.

جوان تحیف، زرده‌چهره و رویازده، این نماد هنری جان و توان عصر انحطاط با سلاح هنر و آرمانگرایی و خوشبادری به جنگ پلیدی می‌رود و ساده‌لوحی غم‌انگیزش فرجام فاجعه بار او را رقمی زند و او که با واقعیت زشت روپروردی شود در مواجهه با فاجعه امیدش نیز رخت برمی‌بندد و از سر دلزدگی برای گریز از مرگ چندان کوشش به خرج نمی‌دهد.

وعده گاه از نخستین نوولهای هاینریش مان است، کاری از دهه آخر قرن ۱۹ و بدین رو از حیث موضوع و ساختار، متأثر از مکتب نورمانتیک، مکتبی که در آن سالها باب روز بود و همچون بسیاری از این آثار این مکتب، دسترس ناپذیری سعادت درونمایه آن است. در اینجا جستجوگر و مقصود، تنها بدین منظور به یکدیگر می‌رسند که دریابند هرگز به یکدیگر نمی‌رسند. اما در همین داستان امپرسیونیستی - رمانتیک نیز آن عناصری نمود می‌یابند که بعدها ویژگی قلم هاینریش مان را تشکیل می‌دهد: آن طنز هوشیارانه او و گرایشش به اینکه از تصویرهای مجرد به بازتابهای مشخص تراجتماعی گذار کند.

داستان‌های بعدی این مجموعه عینی برادر و کشش‌های قرمز که همچون داستان پدر نوشه دهه دوم سده حاضرند، گواهی گویا به این نگرشند. جستجوی انسانی برای یافتن سعادت در این دو اثر برخلاف وعده گاه دیگر در فضایی کمابیش تجزیه‌ی نمی‌گذرد

تونیتای بینوا در اصل اپرایی ایتالیایی است که هاینریش مان آن را با انگذکی تغییرات به صورت داستان درآورده است. به هر حال اصل ماجرا درباره ارباب‌زاده‌ای لافزن است که با دروغهای خودنمایانه خود، زنی را به فساد می‌کشاند و عشقی را نایاب می‌سازد.

در تعبیری ظرفی‌تر این نوول انتقادی از فنودالیزم است که خصوصی ترین و عاطفی ترین روابط انسانی را نیز قربانی هوس‌های خود می‌کند. گفتی است که تونیتای بینوا نخستین بار در سال ۱۹۰۸ منتشر شد.

داستان پدر که حال و هوای ناتورالیستی دارد، در اوایل سده بیستم رخ می‌دهد؛ زمانی که گسترش ناگهانی صنعت و پیدایش مشکلات ناشی از آن زندگی طبقات پایین جامعه را تهدید می‌کند. در این داستان که نوشه سال ۱۹۱۷ است، سیطره قوانین نانوشتة اقتصاد و صنعت، رفاه و آینده خانواده یک کارمند میانه حال را به شدت به خطر می‌اندازد. این کارمند پیر که پدر خانواده است، ناگزیر است با نیروهای جوان و بی‌رحم به رقابت بپردازد تا از هستی ساقط نشود. اگر در داستان تونیتای بینوا این فنودالیزم بود که انسان‌ها را به نابودی می‌کشاند، حال در این داستان قدرتی بس مخفوق تر و بی‌رحم تر سرنوشت و آینده خانواده‌های درمانده را تهدید می‌کند و آن رقابت کور و جنون‌آمیزی است که صنعت و زندگی شهری در عصر جدید مولد آن بوده است. در این داستان نیز غراییزی مبهم و سرکوفته در زمینه اقتصادی آدمها را به سوی فاجعه پیش می‌بندد و تنها پس از فاجعه است که قربانی فرست اندیشیدن به پوچی تلاش‌های خود را می‌یابد.

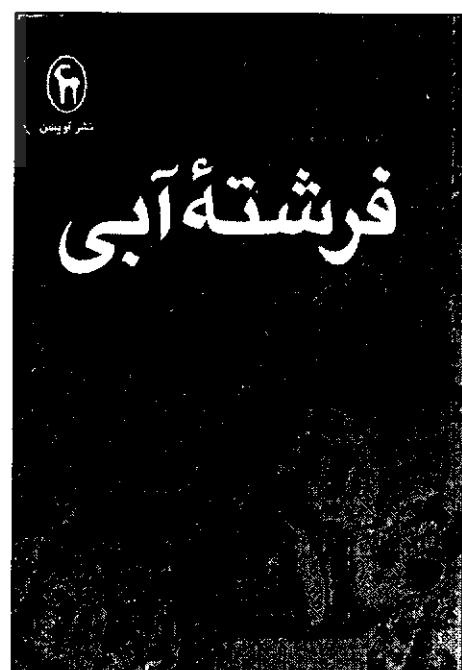
داستان قاتل نیز همچون پدر پرداخته سالهای پراشوب اوایل سده بیستم است و نیز انتقادی از سرمایه‌سالاری به شمار می‌آید. مان در این داستان کوتاه با اختصاری آگاهانه و کاریکاتوروار در فضایی کابوس مانند و وهم‌انگیز - در عین حال انسانی - و

آلمانی تا بدان پایه بود که فرار از مدرسه، خودکشی، بیماری‌های روانی و... در میان دانش‌آموزان آلمانی امری رایج بود. در داستان کناره گیری، هاینریش مان صرفاً به توصیف معمولی رابطه حاکم و محاکم نمی‌پردازد، بلکه با نگاهی روانشناختی به آسیب‌شناسی پدیده قدرت، خودکامگی و فرمانبری می‌پردازد. این داستان می‌تواند حتی کالبدشکافی دیکتاوری نظامی آلمان قیصری و اصولاً گرایش روح آلمانی به اطاعت و فرمانبرداری از یک منبع قدرت تلقی شود. این داستان ما را به یاد اسطوره و تان و الهالا فردوس ژرمنی که در جنون و تان سوخت، شامگاه بتها و نیز نمونه مدرن آن یعنی فرجام هیتلر می‌اندازد. خطری که هاینریش مان در این داستان بدان اشاره می‌کند، همان خطری است که سرانجام به شکل نازیسم بر آلمان حادث شد.

به هر حال در این داستان که حال و هوایی هراسناک دارد سرگذشت و سرنوشت دانش‌آموزانی جاهطلب و خودکامه توصیف می‌شود که در نظام آموزشی آلمان قیصری می‌خواهد خود مقام و جایگاهی چونان آموزگاران بیابد، یعنی خودکامه‌ای دیگر. او که موفق می‌شود همشانگردان خود را به زیر بیوگ فرمانتبری خود بکشاند، تحت تأثیر جنون قدرت، به تدریج از درون تهی می‌شود و رفته رفته فرامینش پوچ تر و بی‌منطق تر می‌شود و آنگاه تحت تأثیر انگیزه‌هایی مبهم در اوج قدرتش به فروپاشی خود کمر می‌بندد و فرمان می‌دهد که بر او فرمان دهنده، اما سرانجام این جنون نیز به نابودی کامل او ره می‌برد: سرانجام تمامی اسطوره‌های قدرت آلمانی از وtan گرفته تا هیتلر، میل به نابودی خود در اوج قدرت!

و اما سومین داستان این مجموعه تونیتای بینوا که عنوان کل مجموعه نیز قرار گرفته، مانند رمان شهر کوچک محصول سالهای اقامت مان در ایتالیا است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پortal جامع علوم انسانی



تونیتای بینوا، هاینریش مان

ترجمه، محمود حدادی، کتاب پرسته (انتشارات علمی و فنی)

رضانجفی

فرشته آبی، هاینریش مان

ترجمه، محمود حدادی، نشر آویشن (بابل)

سربرآوردن مکاتب ادبی گوناگونی بود. پس از سده‌ها دیرپایی کلاسیسم و رومانتیسم می‌بینیم که به ناگاه و در زمانی کوتاه مکاتبی چون رئالیسم، ناتورالیسم، اکسپرسیونیسم، تئورمانیسم و... یکی پس از دیگری مکاتب گوناگون نبوده است.

او نیز به فراخور زمانه خود هر بار رنگی از این گرایش‌ها به خود گرفته است. گزینش هوشمندانه داستان‌های این مجموعه از سوی مترجم، این امکان را به خواننده می‌دهد که شاهد تجربه آزمایی‌های هاینریش‌مان در مکاتب گوناگون ادبی باشد، بی‌آنکه نیازی به یادآوری ما باشد خواننده به راحتی در این دهنگول دست کم چهار گرایش را باز می‌شناسد: رئالیسم، ناتورالیسم، اکسپرسیونیسم و نورمانیسم با آمیزه‌هایی از نمادگرایی.

از همین روی چنین مجموعه متنوعی می‌تواند درآمدی بر آثار و سبک‌های هاینریش‌مان قلمداد شود. نکته مهم دیگر آن است که مترجم کوشیده تا با توجه به دوره‌های سبکی گوناگون هاینریش‌مان، برای هر داستان، نثر و زبانی همان‌نگ با دگرگونی‌های نگارش نویسنده‌اش به کار گیرد و تفاوت نثر و شیوه ترجمه در هر داستان بگمان به این مهم باز می‌گردد.

نشر داستان‌ها در نگاه نخست و در برخی موارد سنتی و حتی فحیم می‌نماید که این خود نیز تا اندازه زیادی بازتاب زبان آلمانی هاینریش‌مان و گرایش او به سنتی و دشوارنویسی است.

۳- هاینریش‌مان و فرشته آبی:

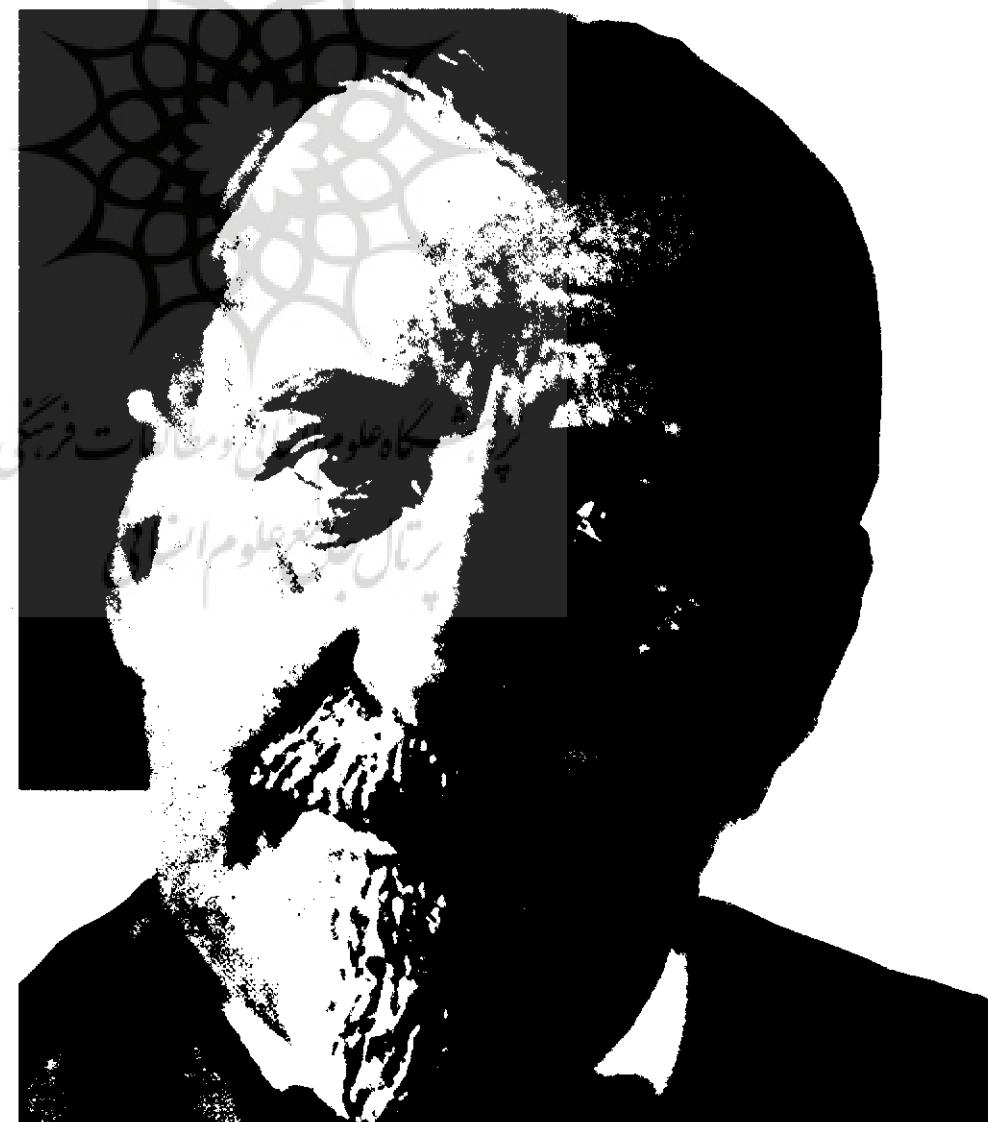
پیش از گفتن هرچیز، می‌باید یادآوری کرد که نام اصلی رمان فرشته آبی، در واقع استاد اوفرات (Professor Unrat) است. از روی این رمان با اندکی تغییرات در سال ۱۹۳۰ فیلمی ساخته شد به نام فرشته آبی (Der Blaue Engel) که مارلند دیتریش و امیل یانینگس از به نام ترین بازیگران آلمانی، ایفاگر نقش‌های اصلی آن بوده‌اند.^۳ این فیلم که یکی از بهترین کارگردانان سینمای آلمان یعنی یوزف فن اشتتنبرگ آن را ساخته بود، به موفقیت جهانی دست یافت و به شهرت آن روز سینمای آلمان افزود. از آن پس نام فرشته آبی عنوان دوم و حتی گاهی اوقات - به مانند ترجمة فارسی همین رمان - عنوان اصلی رمان قرار گرفت.

این رمان در کنار رمان شهر کوچک از مهمترین آثار دوران آغازین نویسنده است که نخستین بار در

واکنشی در برابر ناتورالیسم بود. گرددش در جلوی دروازه سراسر استعاری است و داستان آن - خروج انسانی منفعل به جستجوی زندگی و عمل - در عرصه روایا می‌گذرد. اما هاینریش‌مان که خود متأثر از ادبیات فرانسه و شخصیتی چون امیل زولا، برای هنر و هنرمند، واقعیت جویی را تبلیغ می‌کرده است، همچنان که قهقهمان داستانش را به عرصه زندگی راهبر می‌شود هشداری بنیادین به او می‌دهد و آن اینکه میاد تخيالت وی در تجربه گران زندگی بر او بیشی گیرد و این تجربه را از هدف خود تهی کند. سه عرصه‌ای که قهقهمان داستان در آن به آزمون عمل می‌پردازد، دین، عشق و دولتمردی است، اور در پایان سفر خود به جهان عمل، پیر و دست خالی باز می‌گردد. اما این بار به جای پنهان جستن به عالم رویا به جستجوی مرگ برمی‌خیزد.

در این داستان به مانند داستان کناره‌گیری با وجود چندین دهه‌ای که میان نگارش آنها و ظهور نازیسم فاصله اندخته است، هاینریش‌مان عناصر بنیادین این اندیشه ناانسانی و شیوه فراغیر شدن و قدرت یابی آن را به گونه‌ای اضطراب برانگیز به تصویر می‌کشد.

اما در پایان چند کلامی نیز درباره گزینش و ترجمه این مجموعه بگوییم. پیش از هرچیز باید توجه داشت زمانه‌ای که هاینریش‌مان در آن می‌زیست زمانه هنرمندانه با کشنش و قدرت در اجتماع است. اکسپرسیونیست‌ها و بویژه شاخه چپ آنان با مطرح ساختن مفاهیمی چون «عمل» و «یورش» به مبارزه با جنگی هنر شناختند که خود آن نیز به نوبه خود



فلاتوری نامه

برای این سالنامه، ناشرها می‌توانند از مجموعه داستان‌ها و آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه ترجمه‌ای از آثاری است که در این سالنامه آمده‌اند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند. این سالنامه می‌تواند از آثاری که در این سالنامه آمده‌اند برای خود انتشار نمایند.

به سلسله مراتب و زیردست احتیاج دارد که در اینجا داشت آموزکنلاک را بازترین نمونه آن می‌باشد. به هر حال هاینریش مان به گونه‌ای سرونشت نهایی هرگونه فاشیسمی را نیز در چنین آثاری برملا می‌کند. نتیجه گیری نهایی این است که هرگونه خودکامگی در نهایت به ذلت و شکست ختم خواهد شد زیرا اساس و ماهیت وجودی هرگونه فاشیسمی نه از قدرت که از ضعفی نهایی ریشه می‌گیرد. اینجاست که تشابه فوق العاده این رمان با داستان کاره گیری که در بررسی مجموعه داستان توینی بیان پرداختیم، آشکار می‌شود.

رابطه دوگانه «خودکامه - زیردست» که به ویژه در فاصله سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ اساس بسیاری از آثار هاینریش مان را تشکیل می‌دهد، در این رمان در چارچوب یک شهر آلمانی تجسم می‌پذیرد و در رمان زیردست که به یک تعییر، تداوم و تکامل فرشته آبی به شمار می‌رود، تابه مناسبات کل جامعه گسترش می‌یابد و در مجموع خود نمونه‌های مجاب‌کننده‌ای را از بحران منزلت انسانی در برابر چشم خواننده به نمایش می‌گذارد.

و نکته پایانی اینکه تحلیل روانشناسی هاینریش مان از تزلزل شخصیت فرد خودکامه که ارزش ویژه به رمان فرشته آبی می‌بخشد به همیج روی در فیلم‌نامه این اثر و به طبع در فیلم فرشته آبی ملاحظه نشده است. از این رو می‌باید به تماشاگران این فیلم توصیه کرد که بدان بسته نکنند و فرشته آبی واقعی را در رمان هاینریش مان سراغ بگیرند.

پافوشته‌ها:

- ۱- باید یادآور شد که سال چاپ ترجمة فارسی رمان فرشته آبی، تابستان ۱۳۷۳ و مجموعه داستان توینی بیان توینی تابستان ۱۳۷۴ بوده است. لیکن هر دو این آثار برای نخستین بار در آستانه سال ۱۳۷۸ توزیع شد و به دست خوانندگان رسید. حتی با نگاهی به تاریخ ذکر شده در فوجام مقدمه مترجم در کتاب فرشته آبی در می‌باییم که مترجم دستنویس ترجمه خود را در سال ۱۳۶۲ به ناشر سپرده بوده است. می‌انکه ما سخنی در این باره بگوییم خواننده خود با نگاهی به تاریخ‌های ترجمه، چاپ و توزیع این دو کتاب متوجه نکاتی درباره آسیب‌شناسی صنعت نشر خواهد شد.
- ۲- در این مقاله بخش‌هایی از مقدمه مترجم بپر هر دو اثر یادشده نیز عیناً نقل شده است.
- ۳- فیلم‌نامه این فیلم پیش از خود رمان آن به فارسی ترجمه شده است:

- یوزف فون اشتربورگ، فرشته آبی، ترجمه پرویز تاییدی، انتشارات مدرسه عالی تلویزیون و سینما با همکاری انتشارات پیام، ۱۳۵۰، ۱۶۹ ص.

سال ۱۹۰۵ با نام استاد اوئزات، یا فوجام کار یک خودکامه، انتشار یافت. قهرمان این رمان دبیری شهرستانی است که رات (Rat) نام دارد، رات در زبان آلمانی به معنای پند است، اما شاگردان و همکاران رات او را اوئزات (Unrat) می‌نامیدند که زباله و آشغال و گند معنا می‌دهد.

رفته رفته در رمان آشکار می‌شود که این جناس‌بندی - پند را گند نامیدن - چندان هم بسیار نیست. این دبیر جزم‌اندیش و کوتاه‌بین که برای خود مقام و متزلت اجتماعی دارد، در عشقی پیرانه سر به دختری از طبقه فروندست جامعه که به هنرپیشگی و آوازه‌خوانی از نوع درجه سوم آن، پرداخته است، متزلت خود را از بین می‌برد. دخترک آوازه‌خوان که عشق پیشنهاد است، استاد اوئزات را به بی‌آبرویی می‌کشاند و زندگی منزه و مقید او را ویران می‌کند.

هاینریش مان که همواره دستی در شیوه ناتورالیسم داشت در این اثر از چارچوب ناتورالیسم آلمانی فراتر می‌رود و به مانند برخی از داستان‌های کوتاه‌بین که پیش از این بدان پرداختیم، اثری انتقادی درباره جامعه آلمانی عصر قیصر ویلهلم ارائه می‌دهد. در این اثر نیز به مانند داستان کاره گیری و رمان زیردست، انتقاد هاینریش مان متوجه مناسبات و ساختار آموزشی و تربیتی آلمان آن روزگار است. این اثر و بسیاری دیگر از آثار وی تصویر روشنی از آلمان اواخر سده نوزده و شیوه‌های تربیتی حاکم بر مدارس این کشور به دست می‌دهد.

در تحلیل داستان کاره گیری نیز دیدیم که آثار هاینریش مان گونه‌ای کالبدشکافی قدرت‌گرا ای آلمانی و نیز پیش‌بینی نازیسم است. اما تحلیل تویسته تک‌بعدی نیست. او برخلاف دیگران، خودکامگان را صرفاً قدرتمندانی زورگو نمی‌بیند، بلکه وی در رمان فرشته آبی در تحلیل شخصیت استاد اوئزات در مقام یک خودکامه، گونه‌ای ضعف را نیز آشکار می‌کند. هاینریش مان آشکار می‌کند که خودکامگی بیشتر ناشی از ضعف و بیماری روحی است تا قدرت. اوئزات نیز در مقام کارگزار قدرت و توجیه‌گر آن فردی بی‌خویشتن است که در پیرامون خود با هرگونه احساسات انسانی مبارزه می‌کند، اما همین که احساسات عاطفی در خود او به جنبش در می‌آید، هرج و مرچ طلبی پیشنه می‌کند و آن اخلاق‌اندیشی جزم‌اندیشانه اش آن پندگرایی‌اش در بر اعتقادی محض و در گند و اژگون می‌شود و رات به اوئزات، پند به گند تبدیل می‌شود.

با این حال آنچه به داستان عینیت و لمس پذیری می‌دهد، پرداختن به شرایط زیست خودکامگی است که